



رضا جولایی

در کتاب عجایب الاخیار تألیف میرزا مجدالدین خبیرالممالک از مورخین صدر قاجار، از ماجرای سخن رفته که بی‌شباهت به افسانه نیست. مورخ مزبور مدعی است واقعه را از راوی معتبری شنیده که خود شاهد بر ماجرا بوده است.

در سال ۱۱۹۴ ه.ش میان آغامحمدخان و یکی از برادرانش، مرتضی خان جنگی واقع می‌شود. دو برادر سابقه عداوتی دیرینه داشتند و کمربه قتل یکدیگر بسته بودند اما منازعه دو قشون جرار تنها دو کشته داشت و به روایت مورخ منجر به صلح و دوستی موقتی شد.

در هر یک از دو قشون متنازع، دو برادر خدمت می‌کردند که علم سیمیا می‌دانستند و آن علم جادوی سیاه و علم تغییر جو و سماوات است و علمی است از علوم خفیه که در قدیم متداول بوده همچون علوم هیمیا و لیمیا.

جنگ در اوایل پاییز واقع شد... گویند چون دو قشون به نزدیک یکدیگر می‌رسند برادری که در قشون آغا خدمت می‌کرده به نزدیک او رفته، زمین ادب می‌بوسد و به خدمت شهباز قجر عرض می‌کند به جادویی وقوف دارد که بواسطه آن سرما چنان بر قشون مقابل نازل می‌شود که توان مقابله با آنان برده، زمینگیرشان می‌کند.

آغا در بدو امر اعتنای چندانی به او نمی‌کند، اما سرانجام، با اصرار او آن می‌دهد بر ترتیب امور و او مرخص شده به چادر خود می‌رود و اسباب جادو را که عبارت بوده از حجرالمطر و طشت و قفرای زنج، پیش روی خود نهاده لختی به رصد کواکب می‌پردازد و آنگاه جادویی خوانده حجرالمطر را در طشتی که از شبنم بیابانی پر شده می‌نهد و با خواندن اوراد مشغول می‌شود.

از آن سو برادر کوچکتر که نخستین علائم تغییر در سماوات را مشاهده می‌کند در می‌یابد که حریف در نزدیک او به جادو مشغول است، پس او اسباب جادوی خویش مهیا نموده به سیمیا مشغول می‌شود و با کینه

تمام درصدد دفع او برمی‌آید. خبیرالممالک علت کینه را مربوط به دوران جوانی آن دو می‌داند. هر دو آنها از دوران طفولیت در شیراز محبتی به دختر یکی از اقوام خود داشته و رقابت بسیار میان ظهور می‌کند و چون به حد بلوغ می‌رسند، محبت قلیل مبدل به عشقی کثیر شده تا جایی که از حرارت این سودا مجال خواب و خوراک برای برادر بزرگتر نمانده و حرکتی چون مجانین از او صادر می‌شود، اما برادر کوچک خویشندار بوده و سر خود را پنهان نگاه می‌داشته. باری والدین آنها از سر علاج، دختر را به حیاله نکاح برادر بزرگتر درآوردند، در این حالت شوریدگی در برادر کوچک ظهور کرده سر به کوه و بیابان می‌نهد.

تا چند سالی نشانی از او نمی‌یابند. هنگامی که بازمی‌گردد در ظاهر آرام شده و بر سر عقل آمده است؛ حجره‌ای در بازار می‌گیرد و به شغل کوزه‌گری که در سالهای آوارگی فنون آن را به کمال آموخته، می‌پردازد. گویند در این هنر چنان مهارتی پیدا می‌کند که پیر و جوان متحیر صناعت

صرف کار شبانه می‌کرد. گاه بانگ ساز و سمع تا محلات دور شیراز قابل استماع بود، اما بعد از نیمه شب خانه را قرق کرده به کار جادو می‌پرداخت و الله علیه. برادر بزرگتر در این میان، علی‌رغم تغلای فراوان بهره چندانی از مال دنیا نبرده و روزگار به عسرت می‌گذرانید. روزی برادر کوچک او را به نزد خود خوانده علی‌الظاهر، تقار پشینی را به کنار نهاده و از در دوستی درآمده از گذشته پوشش می‌طلبید و کیسه‌ای مسکوک به او می‌بخشد و از آن پس گاه دوریهایی شیرینی و حلویات و اطعمه و اشربه جهت او ارسال می‌کرده و الفت میان ایشان محکم شده به خانه یکدیگر رفت و آمد می‌کنند. برادر بزرگتر که در احوالات خود مستغرق بوده از احوال عیال خود غافل مانده تا روزی که سرزده به خانه خود داخل شده و برادر را با او مشغول به عیش و نوش می‌بیند، رگ غیرتش می‌جنبند وزن را به ضرب قداره مقتول کرده اما مجال تعرض به برادر خود را نمی‌یابد زیرا او در چشم بهم زدن از معرکه بلا جان بدر برده، و ناپدید می‌شود. برادر

جادو سیاه

دست او شده، خاک بی‌جان زیر انگشتان او چنان ترکیب ظریف و جاندار می‌یابد که هوش از سر عالم و آدم می‌ریاید. کار رنگرزی و نقاشی بر کوزه را نیز خودبه‌انجام می‌رساند. آوازه شهرتش به دور و نزدیک می‌رسد که هنر کوزه‌گران عتیق نیشابور و چین را به یک جا جمع کرده و این در دوره مرحوم وکیل الرعایا بوده، می‌گفتند شراب در کوزه‌های او یک ساله کهن می‌شده و قرق و انبیبی که او می‌ساخته قدرت شفاهدنگی جوشانده و ادویه‌جات را چند برابر می‌کرده و آچار و مریابی که در بانگه او مهیا می‌شده طعم و عطری بهشتی پیدا می‌کرده است. از همان هنگام در افراه افتاده که به کار جادو می‌پردازد و هنر او نیست مگر آثار جادو و شعیده، او از این راه نتخواه بسیار بر هم می‌زند. شهبها بساط عیش و نوش برپا کرده، خیلی از سیمین تان نازک ساق رقااص و سازنده را گرد خود جمع کرده و شراب و کباب و شیرینی بسیار در میان، وجه روز را

بزرگتر نیز از هلاک همسر خود پشیمان شده سر به کوه و بیابان می‌زند. گویند چندی بعد به سلک درویشان و جوکیان پیوست و در جادو دستی یافت. آن دو از دور و نزدیک مراقب احوال یکدیگر و در غایت امر در صدد هلاک هم بودند که کارشان به سباهیگری در دو قشون متخاصم رسید.

خبیرالممالک می‌افزاید: شب پیش از مصاف مقرر، از اثرات جادوی برادر کوچکتر چنان سرمای ناهنگامی بر قشون مرتضی قلیخان نازل شد که پرندگان بر شاخه‌ها خشکیدند و برف و تگرگ به یکباره نازل شد و از آن سو در قشون آغا گرمایی چون کوره خورشید حادث گشت و اسباب از فرط تشنگی بر خاک غلغلیتند. اسب‌خانه اردو از کار خود عاجز ماند. پیاله ای آب به یک اشرفی طلا رسید. اما بعد از دو شبانه‌روز که آثار سیمیا از دو قشون زایل گشت، دریافتند تنها آن دو برادر هلاک شده‌اند، یکی از شدت سرما در چادر خود یخزده و برادر ثانوی تفته

شده بود. خبر مایع به خان قجر رسید. در حیرت تمام فروریخت و ساعتی در آن حال ماند، پس به شفاعت باباخان ولیعهد، پیامی برای برادر فرستاده او را به سوی خویش خواند، مرتضی قلیخان دعوت او را اجابت کرد. خبیرالممالک می‌گوید: آن دو برادر جادو پیشه، چنان بغض و کینه زمان و مکان را متوجه یکدیگر کرده بودند که در دل خان شقی و مرتضی قلیخان دیگر جز حب برادری برجا نماند و از آن پس عداوتی میان ایشان بروز نکرد.

روایت خبیرالممالک در این به پایان می‌رسد، اما آنچه ناگفته مانده، یکی علت واقعی بغض و عداوت خان قجر به برادر تنی خود است. بر طبق روایاتی که به دست ما رسیده، خان در عنفوان جوانی دل در گروی محبت دختری می‌بندد که به نامزدی برادر مقرر شده بود. بعد از اسارت و اخته شدن از این عشق ناامید شده و اندرون خود را از عداوت برادر پرمی‌کند. مطلب دوم تداوم این نفاق تا هنگام مرگ آغاست. زیرا چندی بعد کینه میان دو برادر شعله کشیده و بنای جان یکدیگر گذاشتند تا جایی که مرتضی قلیخان به نزد امرای مسکوی پناهنده و تا آخر عمر در آن ولایت مقیم می‌شود.

سرنوشت اسلاف نصیب اخلاف می‌شود. از مرتضی قلیخان فرزند ذکور به جای می‌ماند که در گرجستان سکنا می‌گیرد و در آن جا دل به پریری می‌دهد و از قضا باباخان که در این ایام بر تخت سلطنت جلوس کرده بود اوصاف آن پرپروراشنیده و چون کسان دختر از تحویل او به حرمخانه مبارکه خودداری می‌کنند امر به سیاست آنها می‌کند و بر اثر این امر غائله‌ای برپا می‌شود که شاید یکی از علل بیشمار وقوع محاربات ایران و روس بوده است.

توازی و تقارن تقدیر، یکی از اصول صوفیان قرن شش و هفتم هجری بوده که اکنون به فراموشی سپرده شده است و آن تکرار سرنوشتی معین و مشابه در ادوار گوناگون برای شجره‌ای از آدمیان است که در چنین سلسله‌المقدر گرفتار شده‌اند. اینان بعد از خود سرنوشتی معین را به اخلاقی که در حیطه نفوذ این لوح مقدر قرار می‌گیرند انتقال می‌دهند، کسی چه می‌داند شاید هنوز اولاد و احفاد آنان بر سر عشق زنان دچار ومخاصمات و کینه توزیهای بی‌حسابند، اما آنچه به جا می‌ماند روایت ماست از حکایتی که در اصل و فرع آن جای ظن و گمان بسیار مانده و مگر نقش قلم راوی زین پس روایت را آن چنان که خواهد رنگ زند.

فتح و یهودیان آنجا را که در اسارت بودند آزاد می‌کند و به آنها اجازه می‌دهد دوباره به بیت المقدس بازگردند.

این برای نخستین بار است که درباره یک شخصیت ایرانی فیلمی به این عظمت ساخته می‌شود. البته این گمان می‌رود که با توجه به اعتبار و محبوبیتی که کوروش در نزد یهودیان دارد، شخصیت آسمانی و مقدس او بر شخصیت تاریخی او چیره است و شاید همین موضوع عاملی است که تهیه کنندگان این فیلم را ترغیب کرده است که دست به ساخت فیلمی با چنین هزینه هنگفتی بزنند.

در قرآن هم از شخصیتی به نام «ذوالقرنین» نام برده شده است. بعضی از مفسرین اعتقاد بر این دارند منظور قرآن از ذوالقرنین اسکندر مقدونی می‌باشد. ولی عده ای با تطبیق برخی از آیاتی که درباره ذوالقرنین نازل شده و سرگذشت کوروش یقین دارند مقصود خداوند از ذوالقرنین کسی بجز کوروش نبوده است. به هر حال ذوالقرنین در قرآن به عنوان شخصیتی دادگستر و بشردوست یاد شده است.

صورت خواهد گرفت و صحنه هایی که احتیاج به فضای باز دارد در کشور پاکستان فیلمبرداری می‌شود. در ساخت این پروژه عظیم صدها بازیگر و هزاران سباهی لشکر شرکت خواهند داشت. هنوز برای بازی در نقش کوروش بازیگری انتخاب نشده است ولی به گفته «جووی» برای این نقش بازیگر مشهوری انتخاب خواهد شد. به یقین می‌توان گفت در میان شخصیت‌های ایرانی پیش از اسلام، پس از زردشت، کوروش شناخته ترین ایشان در بین غربی‌ها می‌باشد. بیشتر اطلاعات راجع به این شخصیت تاریخی که در میان غربی‌ها به نیکی و بشردوستی شهره است، نشات گرفته از دو منبع معتبر یعنی کتاب مقدس یهودیان، تورات، و دیگری تاریخ هرودت است که در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح نوشته شده است. از او به عنوان اولین کسی که در تاریخ قوانین حقوق بشر را وضع کرده است نام برده می‌شود.

کوروش به عنوان اولین پادشاه پارس، بعد از شکست مادها، سلسله هخامنشیان را بنیاد نهاد. طبق روایاتی که در کتاب عهد عتیق آمده است، کوروش به کمک خداوند بابل را

نوه اش در آینده بر علیه او طغیان خواهد کرد و سلطنت او را از بین خواهد برد. به همین دلیل پادشاه دستور قتل او را می‌دهد. ولی والدین پسر، او را فراری می‌دهند. اودر بیابان به چوپانی مشغول می‌شود. تا اینکه در جوانی علیه پدر بزرگش قیام و او را سرنگون می‌کند.

فیلمبرداری صحنه های بسته ، در بریتانیا

کوروش هخامنشی فیلم می شود

«بونه نادایی» ، متولد سال ۱۳۵۳ و فارغ التحصیل رشته زبان انگلیسی است. از وی تاکنون پنج کتاب به چاپ رسیده است. ندایی هم اکنون صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر نشریه ادبی «شوکران» است.



نام بی

گفته ای که می آبی واگر این حرف درست باشد من وقت زیادی ندارم باید آسمان را گردگیری کنم دست هایم را در طرح نیشابی بالا برم تا باران حیاط خانه را بشوید باید قالی ها را دوبار جارو بزنم تا گل بدهند پنجره ها را با گلاب پاک کنم حریر آبی بر درگاه بیابو بیزیم واز تمام کبوترها و گنجشک های پیکار دعوت کنم تا بر شاخه ها بنشینند واز شنه ها تقاضا کنم این هفته برگ ها را نچورند از جوشکار محل خواهش کنم تا در ساعت ورود تو سوهان به آهن نکشد بر میز ترمه باشد شمعدان شیرینی گل محمدی ودر قوری جای تازه دم بر اندام من پیراهن گلدار و بر چهره ام آرایش بهار ودر گریبانم عطر شکوفه و خواهش پیچیده باشد

سخنان بزرگان

آبادانی بدون عدل و سیاست ممکن نشود کلبه دومته

آدمی آفریننده سرنوشت خویش است زرتشت

آرزو سربایی است که اگر نابود شود همه از تشنگی خواهند مرد اسکاروایلد

آزادی بدون امنیت، چاقو بدست دیوانه دادن است ضرب المثل آمریکایی

آزادی زن این است که در قفسی زندانی شود ، ولی میله های آن از طلا باشد ارتست ایسن